

خانم آلیس مونرو نویسنده کانادایی برنده جایزه نوبل سال ۲۰۱۳ می گوید:
یک نویسنده به بهترین وجهی می تواند ناعادلانه بودن تقدیر را جبران کند، دیگر نباید گفت فلان نویسنده برخوردار از یک تخیل قوی و نیرومند است، از این پس باید گفت او دارای حس واقع بینی است. یک نویسنده، زبان گویای کسانی است که نمی توانند سخن بگویند.

بزرگترین بدبختی ها ندانستن علت بدبختی

نوشته: نورالله گبای

دوست، فامیل و مربی عزیزم نورالله خرازی (نوری) نویسنده توانا که هم اکنون در شهر سانتاباربارا کالیفرنیا ایام کهنسالی را می گذرانند.

طی مقاله ای بسیار جالب تحت عنوان **من یک هفته یهودی بودم** شرح حال دوست خود محمد، دارنده ۳ مدال همایون از دست شاهنشاه را پس از دگرگونی سال ۱۹۷۹ و اعدام معاون او، به گونه ای به رشته تحریر درآورده که ممکن نیست خواننده به یک دفعه خواندن این مقاله اکتفا کند که گزیده ای از آن بدین قرار است:
محمد دارنده مفتخر نشان همایون دیروز ما و تحت تعقیب امروز، به نوری دوست خود می گویند نوشته بودی: «پدر بزرگ تو حق نداشت از مسجد بگذرد چون یهودی و از نظر خیلی ها نجس بود! ولی اسم من محمد مادرم از سادات بود اما این هفته می ترسیدم برون مسجد پا بگذارم چون موقتاً من هم یهودی نجس شده بودم، تا تجربه دردناک ویران کننده یهودی سرگردان در حال فرار را تجربه کنم، یک هفته خود را بی پناه و در حال گریز دائم بنا حق متهم یافتم تازه فهمیدم تبعیض یعنی چه، یهودی بودن یعنی چه و شما طی قرن ها چه کشیده اید.

محمد میگوید من از مرگ هراس ندارم، ولی مرگ توهین آمیز، مرگ ناحق توام با افترا و تحقیر و شکنجه، مرگی است که حیثیت انسان بودن را از انسان می گیرد، مرگ چنین متهم بی تقصیری که فرصت دفاع از شرف و آبروی خود را ندارد سخت ترین مرگ هاست و زهر افترای ناحق و تهمت بی جا، تا دنیای بعد هم در روح او باقی می ماند.

من ناگهان در وطن و زادگاه خودم مانند تو، بدون علت و اتهامی نجس و از سایه خود می ترسیدم و در حال فرار بودم و معنی در اقلیت بودن را با روح و خون و پوست خود حس کردم و بر خود لرزیدم، خاطراتی از این قبیل، مثل نقشی است که بر سنگ می کنند، تا زیر سنگ قبر هم با انسان می ماند، من یک هفته تمام یوغ در اقلیت بودن، طوق یهودی سرگردان و در حال فرار و پنهان نگهداشتن هویت خود را به گردن داشتم و معنی همه چیز برایم عوض شد اما **مرحبا بر شما**، مرحبا به گذشت و قدرت بردباری و قرن ها صبر و تحمل و ایمان و سرسختی و صبوری شما یهودیان، حالا می فهمم تحمل این همه تبعیض و تهمت و توهین مافوق طاقت بشر است، دو هزار سال است دنیا مجبورتان کرده که از ترس خنجر خوردن از پشت، دائم به عقب بنگرید.

به من بگو چطور دوام آورده اید؟ آیا رازی در مزوزا- دعائی که درب خانه های خود می کوبید نهفته است؟ من یک هفته یهودی سرگردان در حال فرار بودم و خودم را از شما می دانم و پاداش می طلبم. نوری در جواب می گوید ما نه طلسمی و دعائی داریم نه رازی، **محافظ ما ایمان به حق ما** و شباهت ما به تخم مرغ است! چون هر چه تخم مرغ را بجوشانیم، برخلاف سایر غذاها که له می شوند، تخم مرغ سفت تر می گردد، و همین سرسختی و ایمان است که ضامن بقای ما گردیده.

ناگهان بغض محمد می ترکد و زار زار گریه می کند. نوری نیز به گریه می افتد و با محمد می گرید.
محمد می گوید: «نوری من به حال امروز خود می گریم تو چرا؟ نوری میگوید برای زجر یهودی بودن خود و اجداد و شش میلیون یهودی مظلوم از دست رفته» محمد در سال ۱۹۹۴ در پاریس فوت می کند.
یکی از خاصیت های دگرگونی ایران، در اقلیت قرار گرفتن ناگهانی میلیون ها نفر ایرانی در داخل و خارج و چشیدن طعم در اقلیت و در مضام تبعیض قرار گرفتن بیهوده بوده است. بازده مثبت آن پی بردن به نقص تفکر خود در مورد تبعیض بوده، چیزی که یهودی قرن ها آن را تحمل کرد تا این که سر بلند در دهه ۱۹۴۰ هم زمان با سایر کشورهای تازه استقلال یافته منشعب از امپراطوری های عثمانی و انگلیس، مانند هندوستان و پاکستان و غیره استقلال مجدد خود را بازیافت ولی افسوس که مبتلایان بیماری تبعیض، استقلال سایر ممالکی را که با همان رای سازمان ملل به استقلال رسیده اند قبول دارند ولی حق مسلم و مستند دیگری را نمی توانند تحمل کنند.

آری رشد بذر منفور تنفر دینی مانند بیماری های مزمن ارثی است روزی بقال سر کوچه، دگر روز فرزند صاحب مقام امروز او، روزی برای یهودی و زرتشتی و مسیحی ها دگر روز برای امثال محمد دوست نوری که به دلالتی بیهوده او را نجس بنامند تا مگر فقط یک هفته از دو هزار سال تبعیض را لمس کند، و درک کند ما،

موجیم که آسایش ما عدم ماست
ما زنده از آنیم که آرام نداریم
محمد روزی زهر تبعیض را می چشد که خود مورد تبعیض قرار می گیرد چون،
گفتن از زنیور بی حاصل بود
با یکی در عمر خود ناخورده نیش
که گفته اند:

احساس سوختن به تماشا نمی شود
آتش بگیر تا بدانی چه می کشم

دوستان: هیچ نسلی هرگز به کمال مطلوب نخواهد رسید مگر آن که نسل قبل رسالت خود را برای برطرف کردن نقطه ضعف های خود انجام داده باشد، بدبختی، مربی استعدادهاست و بزرگترین بدبختی ها ندانستن علت بدبختی هاست، بیائیم علل آشکار و پنهان ناکامی ها و دلایل موفقیت های قوم یهود را با توجه به مقدرات وسیع روز مورد بحث و بررسی قرار دهیم و نقطه ضعف های مشهود را از میان برداریم که یکی از آنها واپس گرایی است. نکته ای که نگارنده سالهاست تکرار می کند چون معتقد است.

نویسنده مسئول و هدفمند می تواند در یک مورد مشخص بدون توهین و دروغ هر چه بیشتر درباره مطلب مورد نظر خود، از زوایا و دیدگاه های مختلف و متفاوت آنقدر بنویسد تا خوانندگان را متوجه کمبودهای مخرب اجتماع که موجب قرن ها ناکامی بوده بنماید. به گفته ولتر: اگر وقت بیشتری داشتیم، کوتاه تر می نوشتیم! نگارنده معتقد است چنانچه نویسنده احترام افراد مورد انتقاد خود را حفظ نکند به جز گله و رنجش بازدهی نخواهد داشت. بیانید به دنبال کشف علت ناکامی ها باشیم نه تانید یا مردود دانستن این و آن چون باخت یک گروه موجب برنده شدن گروه دیگر نمی گردد و موجب شکست ما خواهد شد. خطاب من به مروجین مذهبی است که به قصد حفظ دین و گمراه نشدن جوانان ما آنان را تبلیغ و تشویق می کنید. چنانچه عاقلانه اینگونه باشد متشکریم ولی نه از طریق تحمیق و تحمیل، نه از طریق فرهنگ گنو، فرهنگ یهودی ایرانی بسی عاقلانه تر از فرهنگ یهودی تحت ستم اروپای شرقی است.

ما ۲۷۰۰ سال در بدترین شرایط، فارغ از موهوماتی که شما تدریس می کنید دین خود را بدون کیبا و تقیلین و غیره و غیره، حفظ کردیم. در قرن شانزدهم در شهر کاشان یکصد و پنجاه نفر از ما را که حاضر به تغییر مذهب نشده بودند سر بریدند ولی ما دوام آوردیم.

یهودیان مفتخر مشهد حدود ۸۵ سال اجباراً بدون اجرای آشکار بسیاری از قوانین، دین خود را با جان و دل در خفا حفظ کردند و دوام آوردند و به مقصد رسیدند، پیروان چنین فرهنگی، غنی تر از آنند که برای حفظ دین به طریقه شما به پیوندند.

شما برای رسیدن به هدف های خویش تحت عنوان ترویج دین از یک طرف به فرزند من نگوئید طبق فرمان تورا احترام پدر مادر را نگه دار، از طرف دیگر به ایشان نگوئید پدر مادر شما نمی فهمند، فقط ما می فهمیم و دین این است که ما می گوئیم نه پدر مادر و اجداد شما! حتی کتوبای ایشان کاشر نیست! چون عاقد ارتدکس نبوده.

شما با اینگونه مذهبی نمودن هر یک نفر، ده ها نفر را از دین بیزار می کنید.

به فرزند من نگوئید چنانچه تکه پارچه ای انگشت نما، به سر نداشتی باشی یهودی نیستی، که او به پدر خود حرف شما را تکرار کند، هر غیر یهودی نیز قادر است این تکه پارچه را به سر بگذارد. هیچ دستوری درباره کلاه وجود ندارد. پسر عقل باید، بی کلامی عار نیست.

ایجاد دوئیت و دوگانگی خیانتی است جبران ناپذیر.

اگر واقعاً قصد خدمت دارید خوش آمد می گویم ولی به قصد روشنگری به زبان و فهم روز بیائید نه تحمیق و تحمیل، اگر قصد خدمت و ترویج دین دارید در لباس خرد گرایان و آزاد اندیشان، فارغ از نظاهر، مانند ربای پر Pehr (همکار شادروان منوچهر قدسیان) که به شهادت من، خانه محقر بروکلین خود را در سال ۱۹۸۰ به گرو گذاشت و یک صد و ده بلیط هواپیما برای خروج کودکان ما از کراچی خرید و آنها را نجات داد بدون آن که بچه ها و والدین ایشان هرگز دانسته باشند، مانند همکار دیگر آن شادروان، ربای نیدل من که وقتی فهمید کودکی در پاکستان فوت کرده و کودکی دیگر به همان بیماری دچار شده به شهادت من، جمعه شب با هواپیما سراسیمه به پاکستان رفت و کودک را بغل کرد و به بیمارستان آقاخان کراچی برد و او را نجات داد و در جواب من درباره شبات و موعدیم گفت دین من می گوید نجات جان یک نفر به منزله نجات دنیاست. در لباس صمیمیت و محبت انسانی بیائید تا از خوبی های یکدیگر به هدف یگانگی بیاموزیم نه دونیت قصد شما با عمل شما خوانائی ندارد. اکثریت مطلق جامعه ما از تظاهر و تحمیق متنفر، و از موهومات گریزانند و محبوبیت ربای جامعه ما شادروان حاخام یدیدیا نیز به خاطر کلاه و ریش و خوراک و دولا و راست شدن او نبود، به خاطر روشنفکری او بود، او هرگز دخالتی در زندگی داخلی دیگران نکرد و کاسبی را به دلایل

موهوم، بی‌پایان نمود، به همین دلایل است که مردم با ربانیم محترم روشنفکر کنیسه‌های آمریکائی رجوع می‌کنند نه به خاطر تائید همه عقاید ایشان، بلکه برای فرار از عقاید پوچ واپس‌گرایان.

آبگینه همه جا هست از آن قدرش نیست

لعل دشوار بدست آید، از آنست عزیز

ما احتیاج مبرم به تطهیر اندیشه داریم نه تحجر فکری در لباس حفظ هویت دینی، **تحجر فکری و تغییر ناپذیری یعنی مرگ تدریجی** فلسفه مذهب مترقی یهود بسی والاتر از موهومات منتسب به خوراک و پوشاک و به خود بستن و نبستن هاست. علل و ریشه بسیاری از بدبختی‌های بشر امروز، (خاصه درباره قوم یهود) نوشته‌های فتنه‌انگیز مفسرین ادیان، و مقدس جلوه دادن یکسونگر آنهاست و تا روزی که این نوشته‌های ارثی در میان باشد ناامنی جهانی ادامه خواهد داشت. ما درباره دیگران نمی‌توانیم تصمیم بگیریم ولی قادریم نقاط ضعف خود را برطرف کنیم.

به فرزند من طبق دستور بگوئید درخ ارض فدما لتورا – ادب مقدم بر علم است.

اعتقاد و ایمان منطقی ما کمتر از شما نیست به فرزند من **تورا بیاموزید نه تفسیرات مغایر با فرهنگ و فهم روز** تا خود حقیقت را جستجو کند نه آن که دیگری بخواند و به جای ایشان بیاندیشد و تصمیم بگیرد، **چون حقیقت ناقص از هر زیبایی شنیده شود دروغی است کامل**. به فرزند من بگوئید دستور دین ما این است **آهوتالراخاکاموخوا- هم نوعت را مانند خودت دوست بدار**. بین زن و مرد تبعیض قائل نشوید. شما با تحقیر زن، به استناد اسناد و عقاید پوچ دوران برده داری، پایه خانواده و امر مقدس ازدواج و فلسفه دین را به نام ترویج دین، سست کرده و می‌کنید.

به فرزند من از قول هیلل بگوئید **خداوند چون به کمک احتیاج داشت مادران را آفرید**. آشفتگی من تنها از این نیست که فرزند من را از من جدا کرده‌اید، آشفتگی من از آن است که، اعتماد مابین والدین و فرزند را به نام دین از بین بردید، طلاق واژه‌ای است برای جدائی زن و شوهر، نه برای پدر و فرزند بنام دین. افسوس با کسانی که متلاشی کردن خانواده‌ها را می‌صوا- ثواب می‌دانند نمی‌توان با استدلال منطقی بحث کرد و عقاید خود را تدریس می‌کنند. غافل از این که تدریس دانش سطحی، هرگز هرگز بینش صحیح به همراه نمی‌آورد، موفقیت و پیشرفت هر فرهنگی نیز پذیرفتن فرهنگ و علوم والاتر است نه موهومات شکست خورده، و راز بقای ما نیز همان است که نوری به دوست خود محمد گفت: **محافظ ما، ایمان به حق ماست و بس**.

زنده بودن را به بیداری بگذرانیم. برای دریافت مقالات و کتاب فارسی و انگلیسی نورالله گبای، به وبسایت www.BabaNouri.com مراجعه کنید.